

نگارنده این سطور بسی خرسند است که شاهد تحقق یکی از آرزوهای خود در ترجمه متون مهم قرآن پژوهی است. شکی نیست که مترجم محترم، آقای دکتر فریدون بدره‌ای، به ترجمه‌ای رسا و شیوا و متین نایل گشته است و انتشارات توس نیز گامی ارزنده برداشته و اجر هر دو محفوظ و سعیشان مشکور باد.

چاپ، صفحه‌آرایی و تجلید با عنایت به صعوبت انتشار چنین آثار تخصصی و شاید کم طرفدار در حد مطلوبی است. گرچه اگر امکان چاپ واضحتر واژه‌های زبانه‌های مختلف که اغلب آنها فاقد نمونه‌های حروفی در چاپخانه‌های ایران هستند، فراهم بود لذت مطالعه و خواندن واژه‌ها به چندین زبان صد چندان می‌شد. در همین جا باید به چاپ نفیس و درست و بسیار کم غلط اثر آفرین گویم.^۱ از ۴۳۱ صفحه کتاب حاضر ۵۶ صفحه به یادداشت ناشر، مقدمه مترجم، یادداشتهایی بر واژه‌های دخیل در قرآن و منابع و مآخذ مقدمه مترجم تعلق دارد.

۱. این کتاب بسیار کم غلط، غلط‌های چاپی معدودی دارد؛ چون کتات بجای کتاب (ص ۶۳ پاورقی ۴)، هلال حبسی به جای بلال حبشی (ص ۶۹)؛ در خود ایراد به جای در خور ایراد (ص ۱۲۱)؛ لاماس به جای لامساس (ص ۲۴۴ پاورقی ۴). ضمناً سال ۱۹۷۴ در ص ۹۸ یقیناً درست نیست، اما صحیح آن را نمی‌دانم. در ص ۲۷۹ نیز حرف P (رُو در یونانی) قابل تبدیل به ع نیست و حرف P (پی در انگلیسی) احتمالاً به غلط چاپ شده است. دو مورد افتادگی مشاهده شد: شماره (۱) در پاورقی ص ۳۰۴ در متن نیست و مربوط به واژه طوبی است. در ص ۳۵۵ صورت عبری واژه کاس از قلم افتاده است. در تمام مواردی که به متن ارجاع داده اند عدد ۲۴ را باید اضافه کرد؛ مثلاً اگر در ص ۳۷۸ (مریم) به ص ۲۹۴ ارجاع شده، درست آن ۳۱۸ (عمران) است. اینجانب لازم می‌دانم از دقت ناشر و ویراستار تشکر نمایم و موارد مذکور را کاهنده ارزش کارشان نمی‌دانم. سرانجام به مترجم والا مقام عرضه می‌دارم که عبارت «والسلام علی من اتبع الهدی» در پایان مقدمه در غیر محل خود آمده، و معمول است که این جمله را - چون خود قرآن - خطاب به کسانی به کار برند که احتمال عدم اتباع هدی در موردشان هست. اگر باور ندارید در زمان خودمان واقعه مکاتبات ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران با رئیس رژیم عراق را مرور فرمایید که نامه اول ایشان خطاب به صدام با همین عبارت پایان یافته بود و صدام در پاسخ به کاربرد آن اعتراض کرده بود.

نگاهی به

«واژه‌های دخیل در قرآن مجید»

محمد هادی مؤذن جامی



واژه‌های دخیل

در

قرآن مجید

تألیف آرنور جفری

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای

خدا، انسان، جن و ملک و نبات و جماد و مکان و قبیله و وسیله و کتب آسمانی) را حذف نماییم و عملاً ۲۰ واژه‌ای که ریشه آنها را نیافته است^۲ کم کنیم، دویست واژه برای قرآن پژوهان مطرح خواهد شد. در این تعداد نیز وی گاه به کشف ریشه‌های تاریخی، گاه اصل ساختاری و گاه کاربرد آن توجه داشته است. در این میان گرچه اغلب واژه‌ها به سریانی و آرامی و فارسی^۳ بر می‌گردد، اما فی الواقع مواردی چون فرات کمیاب است که ریشه سومری آن را نشان داده، و از طریق آکدی، عبری و سریانی مسیر آن به عربی را نمایان ساخته است. یا سلم را آرامی می‌داند، اما اصل آن را آکد یا بین‌النهرین می‌شمارد. سرانجام در موارد چون شهداء اصل را عربی و کاربرد را متأثر از حوزه سریانی

۱. این موارد عبارتند از: سلم، امر، امن، رحمن، زکی، شهداء، طهر، فتح، کفر و نیز ساهر.
۲. اینها عبارتند از: ابابیل، شر، حطه، خیمه، رقیم، رمان، سلسله، صوابع، عزر، ماعون، مثانی، نذر، هاویه، یقطن، یقین، یم و... نیز سجن، تسنیم و طالوت.
۳. سهم زبانها به ترتیب چنین است: سریانی: اکثر اسامی + ۴۵ واژه، آرامی: ۵۵ واژه + ۴ اسم، فارسی: ۳۹ واژه + ۳ اسم، حبشی: ۱۹۰ واژه + ۴ اسم، یونانی: ۱۷ واژه + ۳ اسم، عبری: ۱۴ واژه + ۱۱ اسم، سامی: ۲۱ واژه، عربستان جنوبی: ۸ واژه، سومری: ۵ واژه، لاتین: ۵ واژه، و چند مورد معدود از زبانهای دیگر.

جهت مزید اطلاع خوانندگان عرضه می‌دارم که قرآن پژوه محترم، آقای بهاء‌الدین خرمشاهی، در مقاله واژه‌های فارسی قرآن متذکر ۳۷ واژه شده‌اند که ۱۰ مورد آن را آرتور جفری اصلاً یاد نکرده است که عبارتند از: زهریر، ابد، سراب، اسوه، سرمد، شی، صهر، هنک، غمز و قسوره (گرچه در فارسی بودن برخی از اینها تردید دارند)، مابقی عبارتند از: ابریق، ارانک، استبرق، برزخ، برهان، تنور، جناح، جند، دین، رزق، روضه، زبانیه، زرابی، زور، سجیل، سربیل، سراج، سراق، سرد، سندس، صلیب، عبقری، عفریت، فردوس، فیل، کاس، کافور، که از این تعداد بعضی را آرتور جفری به غیر فارسی ارجاع داده است. بر فهرست ایشان واژه‌های ذیل را که توسط خود جفری بدانها اشاره شده اضافه می‌کنم: حور، خزانه، زنجبیل، طین، کنز، مجوس، مرجان، مسک، نسخه، نمارق، ورده، وزیر و احتمالاً واژه‌های قفل، مانده، من، سوق و نیز واژه‌های سوار و سفر به اعتقاد بنده. پس احتمالاً ۵۵ واژه فارسی در قرآن هست. در خاتمه جهت بررسی مختصر واژه‌های بیگانه در قرآن مراجعه به فهرس القرآن اثر دکتر رامیار را توصیه می‌نمایم: بخش ۲۴ الکتب السماویه/ بند الف: قرآن کریم شماره ۱۵ ماقوع فیه بغیر لغة عرب.

متن اصلی خود شامل پیشگفتار ۳۸ صفحه‌ای نویسنده، ۳۲۷ صفحه متن کتاب و ۷ صفحه کتابشناسی متن است. (چند صفحه سفید حذف شد).

بیش از ۱۴۰ مرجع در کتابشناسی متن نام برده شده است و این جدای از دهها متنی است که در پاورقیهای فراوان متن بدانها اشاره شده است، که خود درسی برای محققان و پژوهشگران ماست. و با مترجم محترم باید همدستان بود که بدون تردید کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید آرتور جفری یکی از کاملترین و بهترین کتابهایی است که در این زمینه نوشته شده. این کتاب چکیده و ماحصل تمام گفته‌ها و نوشته و استدالات و ریشه‌شناسی‌هایی است که علما و دانشمندان فقه‌اللغه‌مسلمان و مستشرقان و سامی‌شناسان و عربیدانان مغرب زمین تا تاریخ تألیف آن در باب معریات گفته و نوشته بوده‌اند، این گفتارها در صدها کتاب و نشریه علمی و تحقیقی به زبانهای مختلف پراکنده بوده، و وی با کوشش خود آنها را در یک جا و در یک کتاب گردآورده است. (ص ۲۷، مقدمه مترجم).

از ۳۲۰ عنوان - واژه‌ای که آرتور جفری بدانها پرداخته است، بعضی چون سجد و مسجد یا نبی و نبوة یا اسلم و سلام یا صدقه و صدیق و... هم‌ریشه‌اند و با عنایت به اینکه در دو مورد عنوان - واژه دوتایی است (هاروت و ماروت، یاجوج و ماجوج) و در یک مورد یعنی دین، فی الواقع دو ریشه سراغ است (دین به معنای آیین و مذهب از ریشه ایرانی و به معنای داوری و حکم از آرامی) حدود ۳۱۰ واژه از دیدگاه ریشه و ماده واژه‌ها مطرح می‌شود. اما همین عدد هم با توجه به اینکه در حداقل ۱۰ مورد وی به وجود ریشه اصیل عربی واژه اشاره کرد^۴. به ۳۰۰ کاهش می‌یابد. از عدد اخیر نیز اگر حدود ۸۰ مورد اسامی خاص (اعم از

مسیحی می‌داند. در مواردی معدودی به وجود واژه‌های سامی همزاد اشاره دارد، چون تجلی.

در نوشته حاضر از دو منظر کتاب را بررسی خواهیم کرد: منظر اول مترجم و ناشر، منظر دوم نویسنده.

منظر اول: چاپ نسبتاً نفیس این اثر مشکور است، اما مع الاسف کتاب فاقد فهرستهای لازم است. بجز فهرست مطالب و فهرست کتابشناسی، فهرستی در کتاب ندیدم، و امید است در چاپ دوم چنین فهرستهایی افزوده شود:

۱- فهرست واژه‌ها به زبانهای مختلفی که به کار رفته است - کاری که مثلاً در «الفاظ...» ادی شیر مشاهده می‌شود - و ترجیحاً با آوانویسی آنها به همراه اصل واژه و بسامد آن.

۲- فهرست منابعی که در پاورقی کتاب آمده است و در کتابشناسی ذکر نشده است.

۳- فهرست اعلام و اماکن و نظیر آن که بسیار لازم و در جمع بندی و استفاده از بخشهای مختلف کتاب فوق العاده مؤثر است. مثلاً خود بنده برای بررسی واژه «آکد» نیاز به این فهرست داشتم و ...

۴- فهرست واژه‌های ارجاعی و واژه‌های به کار رفته در متن، متمم فهرست مذکور در بند یک. برای نمونه مؤلف از ریشه واژه «امی» ذیل واژه «بور» (ص ۱۴۹) یاد کرده یا مطلبی را برای قسطاس = ریکاستوس، ذیل واژه ابلیس (ص ۱۰۳) آورده که جمع‌آوری اینها نیز بایسته است. برای واژه‌های ارجاعی، مثلاً واژه‌های چراغ و گناه، باید به شکل مانوس قرآنی آن، سراج و جناح، ارجاع داد.

۵- شگفت آنکه مترجم محترم در ص ۲۹ مقدمه خویش «ارائه جدول الفبای زبانهای به کار رفته در متن» را وعده داده‌اند. اما از این فهرست مهم نیز اثری نیست.

منظر دوم: بی تردید آقای جفیری کار بزرگی را به سامان رسانده و راهی هموار برابر روی قرآن پژوهان مسلمان گشوده است. اما این مانع نقد کار او نیست. اثر او هم به لحاظ شکل و هم به لحاظ محتوا - چون همه کارهای بشری - ناقص و پر خطاست و در این منظر به اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

مؤلف واژه‌های دخیل قرآن را به سه گروه دسته بندی کرده است:

الف) واژه‌هایی که به هیچ وجه عربی نیستند؛ چون:

استبرق، زنجبیل و فردوس.

ب) واژه‌های سامی که ریشه سه حرفی آنها نیز ممکن است در زبان عربی باشد، اما در قرآن با معنای ریشه عربی استعمال نشده‌اند؛ چون: بارک، درس، فاطر و ...

ج) واژه‌های عربی اصیل که معنایشان دارای صبغه‌ای است که نتیجه استعمال آنها در زبانهای همزاد با زبان عربی است؛ چون واژه نور که هنگامی که به معنای دین به کار می‌رود (توبه/ ۳۲) نظیر کاربرد واژه سریانی همزاد با آن است. یا روح در معنای کلامی آن، بویژه روح القدس، که ظاهراً واژه سریانی همشکلش را به خاطر می‌آورد.*

پرواضح است که در مورد اخیر تعبیر «دخیل» یا «بیگانه» بودن واژه نوعی تسامح است. در مورد واژه‌های سامی هم نظریاتی ابراز شده و خواهد شد که در بخش پایانی نوشتار بدان خواهیم پرداخت و سرانجام واژگان دخیل محدوده واژه‌های غیر عربی غیر سامی را دربر خواهد گرفت که آن هم زیاد نیست.

بر اساس گروه بندی خود مؤلف برای نگارنده عجیب است که چرا وی از این واژه‌ها که به هیچ وجه عربی نیستند یاد نکرده است: زمهریر (جای سرد، که بقایای آن در واژه‌های زمستان و سمیرم دیده می‌شود)، الرس (= ارس)، بر اساس روایاتی که محل اصحاب الرس را حدود رود

* البته مؤلف تعبیر زیر نفوذ یا تحت تأثیر بودن را آورده که کاربردش را مناسب نمی‌دانم. اما به هر حال کاربرد سریانی - یا سایر زبانها - مایه انس با کاربرد جدید واژه در قرآن بوده است و این نتیجه تکامل و تبادل فرهنگی است که تعبیر «زیر نفوذ» و «تحت تأثیر» بودن شایسته آن نیست. ضمناً وی به واژه‌های نور و روح در اصل کتاب اشاره نکرده، اما واژه‌هایی چون شهداء و تطهیر را بررسی کرده است و به روح القدس ذیل عنوان قدس اشاره دارد.

نام آوران عرصه تحقیق در غرب تا چه حد بی پایه (وبه اصطلاح عوامانه کشکی) ابراز نظر می فرمایند. اگر باور ندارید رابطه فیل اصحاب الفیل را با افیل در ص ۳۳۶ کتاب بخوانید، و نیز رابطه عتیق و آنتیک یا ادریس با هرمس - پونه ماندرس یا اتراخاسیس یا اسدراس را در نظر آورید. (ر.ک: واژه های مربوطه در متن.) و تدبر کنید که چرا مثانی حدساً آرامی است و قریش یونانی، و یقیناً ظاهراً نادرست؟! نکته بس مهم دیگر آنکه مؤلف همواره در جستجوی

ریشه های یهودی یا مسیحی واژگان است و متوجه اصل تاریخی (و نه دینی) آنها نیست. لذا مثلاً الرحمن را سامی می داند بدون تعیین منبع یهودی یا مسیحی آن و در مورد کفر (اصطلاح دینی، ریشه عربی) نیز چنین است و... و مع الاسف بارها پس از رسیدن به منبع آرامی یهودی یا سریانی مسیحی واژه از پیگیری اصل واژه صرف نظر کرده است. (برای نمونه در مورد واژه فرعون که مسلماً قبطی است و از فره عو به معنی دارنده کاخ بزرگ، تنها به اصل سریانی آن اشاره شده است.)

نکته دیگر آنکه مؤلف در مواضع متعدد واژه ای را بر ساخته قرآن و فاقد مصداق خارجی می شمرد؛ چون طالوت و قارون. یا اشکالی از اسامی، چون ابراهیم و ادریس و یحیی و عیسی و موسی را تحریف شده می داند و طرفه آنکه مواردی چون یحیی را ناشی از غلط خوانی واژه ای دیگر می شمارد؟! (العیاذ بالله) بر محققان و قرآن پژوهان است که به روش علمی پاسخ این شبهات واژه شناسانه را بیابند و ارائه دهند. نگارنده برای مواردی از آنها پاسخهایی اندیشیده است که در جای دیگر بدانها خواهد پرداخت. اکنون به خطاهای ناشی از بیگانگی مؤلف با حقایق قرآنی اشاره می کنیم:

در جاهای متعدد به آشفتگی روایت قرآن از یک حادثه اشاره می کند: مثلاً ذکر نام العازر خدمتگزار پدر ابراهیم علیه السلام (تاریخ) بجای وی (= آذر در ص ۱۱۲) که جفری درهم آمیختن دو نام را مسلم دانسته است! یا قصد جالوت را روایتی آشفته از داستانی که در عهد عتیق آمده پنداشته است (ص ۱۶۴) و حتی صورت قرآنی نام جالوت را -العیاذ

ارس فعلی معرفی کرده اند)، قسوره (که بنا به نوشته خود او در پیشگفتار ص ۹۰ در مورد آن به نتیجه نرسیده است.) بر فهرست بالا این واژه ها را می توان اضافه کرد: شعیب، یعوق، یثرب، هود، ثمود، لقمان، عاد، خرطوم، سلسبیل، سفر. و باز معلوم نیست چرا به واژه های کوكب (سومری)، حج (همریشه هگو) و حسیر (عبری) جبار، جمل، جو، حسابان، رک، ذقن، رصد، رکس، زنیم، ساحل، سفله، شاطی، شانی، شید، لب (سریانی)؛ ر.ک: واژه های سریانی در قرآن از نگارنده سطور در کیهان اندیشه، ش ۴۱، ص ۷۰) یا: ابد، سراب، اسوه، سرمد و چند واژه دیگر (ر.ک: مقاله واژه های فارسی قرآن، بهاء الدین خرمشاهی، ویژه نامه مبعث روزنامه همشهری، ۱۹ دی ۷۲) عنایت نشده است، گرچه بسیاری از آنها ریشه سامی دارند.

با بسنده کردن به فهرست تعدادی از واژه هایی که مؤلف بدانها نپرداخته است به محتوای کتاب می پردازم. اولین مشکل آقای جفری بیگانگی وی با مفاهیم قرآنی است، و دومین آن دخالت های بیجا و اظهار نظر و دخالت تعصبات مذهبی و دور شدن از مدار تحقیق و بیطرفی و گاه افتادن به ورطه ابراز نظریات جاهلانه و غیرمنصفانه است. نگارنده به قصد دفاع از ساحت مقدس قرآنی خود را ناگزیر از موضعگیری می بیند و پسندیده قرآنی می داند که نظریات اسلامی حول مواردی که طرح می شود ذیل متن اضافه شود.

پیش از شروع این بخش ابراز نکته هایی را لازم می دانم. حقیر گمان می کردم در وادی واژه شناسی و ریشه شناسی واژه ها باید به ضوابط علمی پایبند بود و از حدسیات احتراز جست. گرچه حدس صائب از لوازم رشد علم است اما برای ابراز حدس ضوابطی لازم است که جای آن نیست. اما مطالعه اثر حاضر به این بنده نشان داد که

بالله- اشتباه راوی داستان وانمود کرده که پیداست این اظهار نظر بیجا و خلاف روح تحقیق و ناشی از بیگانگی مولف با کلام غیر محرف الهی- قرآن- است و چه مانع داشت که او با مطالعه ترهات و اتهاماتی که در عهد عتیق علیه انبیا- علیهم السلام- به چشم می خورد روایت عهد عتیق را آشفته می دانست؟

در مورد جودی می گوید نام دو جای مختلف به هم در آمیخته است (ص ۱۷۵) و در مورد واژه سوره که هیرسفلد ناشی از غلط خوانی! واژه ای عبری دانسته، با وجود عدم تایید حدس نظر او را خالی از هوشیاری و باریک بینی نمی بیند! (ص ۲۷۳) شگفت آور آنکه مؤلف بدون هیچ مدرکی قائل به اختلاط داستان مریم خواهر حضرت موسی-ع- با مریم-س- مادر حضرت عیسی-ع- شده و آن را به دفعات بازگو کرده است. (ص ۳۱۸ ذیل عمران، ص ۳۷۸ ذیل مریم، ص ۴۰۹ ذیل هارون.) عین این تفوه به اختلاط داستانها در داستان مائده (ص ۳۶۹) هامان (ص ۴۱۰) مشاهده می شود که مایه تأسف است. معلوم نیست که چرا مؤلف نخواست پذیرد که ممکن است دو مریم و دو هامان وجود داشته باشد و حتی در مورد هارون با وجود اطلاع از نظر مفسران (ص ۴۰۹) این مطلب آشکار است.

مؤلف با آنکه در باب واژه حنیف و ملة سرگردان است، می گوید موعظه در باب مذهب ابراهیم-ع- و حنیف بودن وقتی شروع شد که نظر پیامبر-ص- نسبت به یهودیان تغییر کرد (ص ۱۸۳) یا در مورد واژه بعیر (= رمه در سریانی) می نویسد: (به نقل از دوراک) گزارشگر عرب داستان حضرت یوسف گمان کرده است که معنای خاص بعیر در زبان عربی شتر است... (ص ۱۴۵) اینها یعنی چه؟ و آیا جز القاء غیر وحیانی بودن قرآن است؟

در مورد بد خوانی و غلط خواندن واژه ها نیز بارها ابراز نظر شده است. برای نمونه: ابابیل (ص ۹۹)، قارون (۳۳۷)، یحیی (ص ۴۱۵) و آن را نظریه ظریفانه تلقی کرده؟!، فرعون (ص ۳۲۹) به نقل از هیرسفلد). در مورد واژه اخیر مؤلف با اشاره به اینکه واژه فرعون در سوره یوسف (ع) نیامده و با اشاره به انتظار خودش از ذکر نام

فرعون، می نویسد: «این ممکن است نشان دهنده آن باشد که تا آن زمان بر این نام وقوف حاصل نشده بوده است، و یا این که در منابعی که داستان یوسف از آن ها گرفته شده است نام فرعون نیامده بوده است.» آشکار است که مقصود وی از این مطالب چیست. آیا بهتر نبود که آقای جفری بدون غرض تصور می کرد که لقب فرعون در زمان یوسف رایج نبود و فقط «ملک» به حاکم وقت اطلاق می شد، و پس از او این لقب اختراع و استعمال شده است؟

در مواضع متعدد نیز تعبیر تقلید یا تأثیر از ادیان پیشین ذکر شده است. مثلاً در مورد واژه خلاق نقل کرده که آیات ۷۷ آل عمران و ۹۹ توبه نقل قولی از تلمود است. (ص ۱۹۷) یا می گوید به عقیده تمام دانشمندان غربی مفهوم حوریان بهشتی از منبعی خارجی- ایرانی- گرفته شده (ص ۱۹۰) یا پیامبر (ص) در کاربرد واژه رب تحت تأثیر کاربرد سریانی آن بوده است. (ص ۲۱۵) و در پاورقی ص ۲۱۶ می گوید هیرسفلد برهان می آورد که تاجر غالب از منابع یهودی است. (و در مورد واژه جهنم، که ظاهراً در شعر کهن عربی نیامده است، می نویسد: شاید حضرت محمد آن را شخصاً از راه تماس مستقیم یا غیرمستقیم با حبشیان گرفته است (ص ۱۷۴) وهلم جرا

و اما دخالت تعصب: در ص ۱۶۷، پاورقی ۳، با اشاره به طلیحه کذاب می نویسد: «یکی از پیامبران کذاب رقیب حضرت محمد به نام طلیحه مدعی بود که جبرئیل به وی وحی می آورد... اما گمان می رود که این ادعا به تقلید از حضرت محمد بوده است، هر چند شواهدی بر این دلالت دارد که وی مستقلاً به عنوان مبلغ یک دین متعالی گام پیش نهاده است.» این ترهات یعنی چه؟ خوب است اضافه کنم که وی به نقل از مارگلیوث می نویسد شاید تکامل معنایی

۳- باید به روایات توجه کرد. مثلاً ارتباط داستان ابلیس و مار که برای وسوسه آدم-ع- همکار شدند با یکی بودن معنی شیطان و مار (ص ۲۸۱ متن) قابل توجه است. در عین حال به دلیل اصل کلامی شیعه که پدران انبیا-ع- موحدند، نمی توان آذر را پدر (والد) حضرت ابراهیم-ع- دانست. براساس این پیشفرض کلامی، ربط واژه آذر با تارخ از راه قلب و تطور واژه ها که توسط ماراچی ارائه و بارها توسط اوالد، سیل و مفسران احمدیه و حتی گایگر مطرح شده (ر. ک: س ۱۱۱ متن) مسموع نیست.

۴- باید به کار حدس و حدس جید پرداخت تا به حقیقت راه یافت. برای کسانی که اهل کار هستند پدیده انتقال از یک موضوع به موضوع دیگر ناشناخته نیست و اساس حدس همین است. وقتی عده ای ابابیل را آبله می پندارند- که به طنز می ماند، چرا که ربط آن به طیر و ترمیم بحجارت من سبیل را چگونه می توان یافت و بافت؟- چه مانعی دارد که قرآن پژوه با تعهد به ضوابطی ریشه کلمات غریب را جستجو کند؟ (مثلاً چرا سریال که از شلوار یا تنبان آمده در عربی قرآنی به تن پوش و یا پیراهن بدل شده است؟) ۵- صورتهای قرآنی اسامی و اصطلاحات نباید و نمی تواند همواره با اصل یکی باشد. لذا گرچه طبق روایات زکریا هم ریشه ذکر است، اما با ذال نوشته نمی شود. (که از قضا از غلطهای املائی رایج است.) از این رو جستجو از چرایی آمدن یک شکل معین لازم است.

۶- تا چه حد قرآن به سایر ادیان و فرهنگهای دینی و آداب فرهنگی و دینی و اجتماعی پیرامون اعراب زمان بعثت نظر داشته است؟ و آیا این نظر منافی با جاودانگی و حقیقت نمایی و تمام حقیقت بودن آن است؟ این موضوع محتاج پژوهشی بزرگ است و در گفتگوهای بین الادیان و تقویت جنبه ادیان ابراهیمی و هم در باز شناخت مفاهیم عمیق دینی تاثیر و کاربرد دارد و از اوجب واجبات است.

در خاتمه این بررسی لازم می دانم به مقاله مفصل آقای دکتر محمد حسین روحانی در شماره ۲۳ آینه پژوهش (ص ۴۸-۶۶) نظری بیفکنم. هم از این جهت که ارائه

واژه اسلام در عربی با مسیلمه آغاز شده است (ص ۱۲۱) گرچه بلافاصله به رد این نظر توسط لیل اشاره کرده، اما به گمان نگارنده اگر می توانستند براساس ریشه اسم مسیلمه حدسیاتی برای اسلام بتراشند و بیافند، می کردند.

ذیل واژه عزیر می نویسد: شکل آن ممکن است ناشی از دریافت نادرست آن باشد یا عمدتاً و به جهت تحقیر صورت مصغر آن به کار برده شده است. (ص ۳۱۵-۳۱۶) آیا واقعاً چنین است؟ معاذالله.

یا ذیل واژه میکال می نویسد: از او به عنوان یک فرشته، همراه با جبرئیل، در یکی از آیات قرآن نام برده شده است. مفسران مدعی هستند که این دو، در مقابل یکدیگرند، جبرئیل مخالف یهود و میکائیل حامی و پشتیبان آنهاست. (ص ۳۹۴) کدام مفسری چنین یاوه ای بافته است؟ و آیا این مطلب به اسرائیلیات و خرافه های خود یهودیان که دشمن جبرئیل-ع- بوده و هستند و قرآن اشاراتی به آن داده، بر نمی گردد؟ یا ذیل واژه یقظین می نویسد: این واژه ظاهراً هنگام باز خوانی شفاهی آن داستان شنیده شده است و سپس از حافظه به این صورت درهم ریخته باز آفرینی شده است (ص ۴۱۸). کدام داستان؟ واضح است که مقصود از تفوه به این کلمات غیر وحیانی بودن قرآن است.

در پایان به نکات ذیل فهرستوار اشاره می کنم:

- ۱- لازم است کار مؤلف توسط گروهی زبان شناس مسلمان بازبینی شود و پیگیری دقیقتر و علمیت و تازه تری به عمل آید.
- ۲- بی تردید رابطه عربی با فارسی بیش از آن است که تاکنون دانسته شده (ر. ک: مقاله ای به همین نام، ترجمه نگارنده در مجله مشکوة، زمستان ۷۰) و امکان دارد که آشنایی کاملتر با زبان پهلوی به گویشهای مختلف آن ما را به نکات جدیدی رهنمون سازد.

بررسی خود را برای خواندن آن به تعویق و تأخیر انداختم و هم از آن جهت که معتقدم ارزیابی یک اثر کاری بس مشکل است و اگر منصفانه و با ذکر ضعف و قوت کار نباشد، مایه زیان است. بعضی از ارزیابیهای عوامانه، حقیر را از مطالعه آثاری بزرگ محروم ساخت و پس از دریافت حقیقت چقدر بر اعتماد خود افسوس خوردم. لذا همواره از کلمه بررسی و نه ارزیابی، استفاده می‌کنم تا نوشته‌ام کسی را از مراجعه به کتاب مانع نباشد و مایه رماندن افکار و قلوب نشود. با کمال ادب عرضه می‌دارم که محقق و ویراستار محترم نه تنها حق مطلب - ارزیابی اثر - را ادا نکرده‌اند، که گاه به اطناب مخمل پرداخته و گاه از جاده نقد صواب یا اصل بحث خارج و یا به خطا رفته‌اند. محقق محترم تنها به چند صفحه اول پیشگفتار کتاب پرداخته‌اند و با آنکه گویا ویراستار ترجمه آن بوده‌اند، به متن انگلیسی ارجاع داده‌اند که دلیل آن روشن نیست. اینجانب معتقدم پیشفرض اصلی ایشان عبارتی است که در ص ۶۶ در پایان مقاله خود آورده‌اند: «اینها [واژه‌ها] ریشه مشترک در زبان سامی مادر داشته‌اند و دارند». لذا در ارزیابی خود به نکاتی پرداخته‌اند که خطاخیز است و بدانها اشاره خواهد شد.

موارد اطناب:

- ۱- دو صفحه اول نقد (ص ۴۸ و ۴۹) کاملاً غیر لازم و غیر مناسب و نامتناسب با مقاله است.
- ۲- در ص ۵۰ به دنبال اشاره به انکار واژه‌های بیگانه در قرآن توسط عده‌ای بر اساس اعتقاد به اصل جزمی قدیم بودن قرآن، به «داستان ماهیت ازلی قرآن» اشاره و سپس به داستان «آفرینش قرآن» پرداخته‌اند (تا اواسط ستون دوم ص ۵۱) اما سرانجام پاسخ نداده‌اند که آیا به هر حال بودن واژه بیگانه در قرآن به دنبال بحث مذکور انکار شده یا نه؟ و تنها فرموده‌اند: «کوتاه سخن آنکه باور به بودن یا نبودن واژگان و عناصر بیگانه در قرآن مجید، جزو اصول یا فروع دینی اسلام یا مذاهب و فرقه‌های اسلامی نیست، این، یک بحث ادبی است که هر کس می‌تواند بر پایه اجتهاد خویش درباره آن اظهار نظر کند».

خوب است اضافه کنم که ترجمه ص ۵ متن انگلیسی که در ص ۶۰ متن ترجمه آمده با ترجمه ارزیاب محترم متفاوت است و مترجم آورده است: «کاملاً روشن است که در حلقه نخستین مفسران، همگی اذعان داشتند و به صراحت نیز تصدیق می‌کردند که واژه‌های بیگانه بسیاری در قرآن وجود دارد؛ اما اندک زمانی بعد، هنگامی که جزمیت قدیم بودن قرآن بر سر زبانها افتاد، این امر به شدت انکار شد». سپس از ابوعبیده نقل می‌کند که هر آنکه ادعا کند که در قرآن جز به زبان عربی کلمه‌ای وجود دارد، به خداوند افترا زده است. مطلب بسیار روشن است و بحث مفصل «داستان آفرینش قرآن» ارزیاب محترم، مایه تعجب است. اما الی هنا.

۳- در ادامه توضیحات بند ۴ ص ۵۵ توضیحات مفصلی در مورد زبان در صفحات ۵۶ تا ۶۲ ارائه کرده‌اند که ضمن حظّ شخصی از آن، آن را استطراد و خارج از بحث و دارای اطناب می‌دانم. اما خوب است اشاره کنم که ایشان در ص ۵۶، زبان عربی را نه یک زبان، بلکه مجموعه‌ای از بسیاری گویشهای قبائل مستقل می‌دانند که به گویش قبیله قریش رسیده است. به نظر حقیر این همان زبان مشترک Koine است که مترجم محترم هم در ص ۱۵ مقدمه خود بدان اشاره کرده‌اند. ثانیاً ایشان می‌گویند گذشتگان ما هنگام پژوهش بیش از اندازه لازم واژه بیگانه در عربی فرض کرده‌اند و توجه نکرده‌اند که گروهی از این واژه‌ها به یک ریشه سامی باستانی برمی‌گردد. (ص ۵۷). هر کس کتاب جفری را بخواند می‌یابد که این نظر جفری هم هست، اما همان واژه‌های سامی را دخیل می‌شمارد (ر. ک: ص ۸۷-۹۲ متن کتاب). ثالثاً پس از توضیحات مفصل، ارزیاب محترم مسأله را صورت دیگری می‌دهند. مسأله داشتن ریشه مشترک عربی با سامی، نه آن چنان که سرآرتور

ما از مدافعان این عقیده چیزی نمی دانیم و سپس می افزاید: ولی این که طبری لازم دیده است در تفسیرش به رد و ابطال آرای آن‌ها پردازد، خود نشان می دهد که در برخی از حوزه‌ها کم و بیش نفوذ داشته اند. (ص ۶۴ متن). واضح است که مرجع نقل قول طبری است و جفری هم معتقد به وجود زبان مقدس نبوده است.

۴- نتیجه گیری و استنادات ارزیاب در بند ۴ ص ۵۵ همه نادرست است. جفری خود پرسنده نیست، بلکه ناقل نظریه ابن فارس و پیروان اوست و برخلاف نظر ایشان، به دو جمله مذکور در مقاله «با نظر ناباوری» نمی نگرد.

۵- در نکته ۵ ضمن اشاره به ابداع کلمات توسط پیامبر-ص- که فی الواقع ابداعی خود خداست و ناقل پیامبر-ص- هستند، می گوید مترجم آنها را ترجمه نکرده، اما مترجم در چند مورد (الاسلام ص ۱۲۲، الاعراف ص ۱۲۵ و تسنیم ص ۱۵۷) مطلب را ترجمه کرده است.

۶- ایشان آوردن عین واژه‌ها را مایه آزار خوانندگان می دانند. اما مترجم محترم آن را نشان امانتداری (ص ۲۸ مقدمه متن). و خوب است ارزیاب محترم دهها مقاله و کتابی را که در این زمینه‌ها و به همین روش نوشته شده در نظر آورند. امروزه حتی عین عبارت یک نویسنده را محققان غربی در مقالات و کتب می آورند و این کار پسندیده است و برای فضل فروشی و آزار هم نیست. اما آیا بر فرض که آوانویسی واژه‌ها نباشد، آیا یک محقق مسلمان نباید به خود زحمت خواندن واژه‌ها را بدهد؟ مگر امثال جفری این کار را نکرده‌اند؟ مگر ما چیزی از آنها کم داریم؟ در اینجا لازم می دانم از امثال دکتر شهرام هدایت تقاضا کنم نظریات و آراء خود را برای استفاده اهل تحقیق منتشر سازند. دوباره یادآور می شوم که قصدم دفاع از جفری نیست و خود موارد مستهجن تری را در متن کتاب یافته و نوشته‌ام، اما ارزیابی را نصفت و مروت باید.



جفری می گوید وام‌گیری محض واژه‌های «بیگانه». (ص ۶۲). پرواضح است که در اینجا اثر پیشفرض پیشگفته عیان شده است و ثانیاً بر فرض که ریشه‌های مشترک سامی هم پیدا شود (که خود جفری هم بدانها اشاره کرده (ر. ک: ص ۹۳ متن کتاب) آیا برآستی کلمات سراج و جناح و دینار و قسطاس و قرطاس هم سامی است؟ آیا ریشه واژه یقین و یم که یقیناً ریشه سامی ندارند، به سامی باستان برمی گردد؟ از مواردی که ارزیاب محترم از جاده نقد صواب خارج شده‌اند، اینها را نام می برم:

۱- فرموده‌اند آرتور جفری «لولا» را به معنی -un lcss گرفته، اما هر امثله خوانی می داند که لولا به معنی «چرا» است (ص ۵۳). این سخن دقیقاً سخن خود جفری است که در پاورقی ۶ ص ۶۱ متن ترجمه شده بدان اشاره کرده و حتی از قول طبری لولا را معادل هل دانسته است و فی الواقع جفری نوشته است که در انگلیسی معمولاً لولا را به unless ترجمه می کنند و این کار جمله را ناقص می کند.

۲- در نکته ۳، ص ۵۴ آورده‌اند که جفری سیوطی را دارنده دیدگاهی می داند که وجود واژه بیگانه در قرآن را مایه نقص زبان عربی می داند. در صورتی که چنین نیست، بلکه اگر ایشان متن فارسی را می خواندند، در می یافتند که جفری نوشته سیوطی ابن فارس را نماینده این طرز تفکر می داند. (ص ۶۲ متن به نقل از اتقان ص ۳۱۵).

۳- هم ایشان (ص ۵۴ مقاله) و هم مترجم محترم (ص ۳۲ مقدمه کتاب) آورده‌اند جفری از مراجعی که نمی داند کیستند نقل قول می کند که نزول قرآن به زبان عربی دلیل بر غیر آسمانی بودن آن است. زیرا اگر وحی الهی بود به یکی از زبانهای مقدس نازل می شد. در صورتی که